

سندي كهن از خانقاه شاه بابا ولي بهبهان

دكتور سيد محمد منصور طباطبائي بهبهاني

استاديار دانشكده ادبيات و علوم انساني دانشگاه تهران

(از ص ۱۱۳ تا ۱۴۰)

چكيده:

آنچه در اين مختصر مورد بحث قرار مي گيرد سندي است مورخ ۸۰۳هـ ق مربوط به خانقاه شاه بابا ولي در بهبهان. موضوع سند، تعيين جانشيني قطب خانقاه بهبهان است. اين سند در اواخر عمر قطب خانقاه به نام جمال الدين عبدالحميد جبل جيلوئي (كهگيليوئي)، معروف به صاحب البحر از زبان او تنظيم شده است. قطب بزرگ خانقاه، مريد و شاگرد خاص خود سيد شرف الدين حسن را به خلافت برگزيده و او قصد سفرى دارد. قطب در اين سند، سلطان، وزير، سادات و قضات و مشايخ را مورد خطاب قرار داده كه او را خليفه وي دانند و مقدمش را گرامى دارند. چنانكه از قرائن بر مي آيد خانقاه مذكور از شعب سلسله مرشدية كازرون در بهبهان بوده است.

واژه هاي كليدي: بهبهان، شاه بابا ولي جمال الدين عبدالحميد «صاحب

البحر» جبل جيلوئي، شرف الدين حسن، شاه ميرعالي حسين.

مقدمه:

آنچه در این جستار پیرامون آن سخن خواهد رفت سندی است به تاریخ ۸۰۳ هـ ق متعلق به خانقاه شاه بابای ولی در بهبهان.

این سند در قرن اخیر ضمن شمار دیگری از اسناد در بقعه شریف امامزاده شاه میرعالی حسین بهبهان نگهداری می‌شده است و بعدها متولی بقعه مذکور مرحوم حاج شیخ حسین متولی بهبهانی سند را به یکی از احفاد شاه بابا به نام شاه اسدالله موسویان تسلیم می‌کند؛ که تاکنون در دست خاندان ایشان محفوظ است.

محور سخن در این گفتار، خانقاه شاه بابویه بهبهانی کهگیلویی است که مقارن سده‌های هفت و هشت هجری در ولایت قدیم کهگیلویه - که بهبهان پاره‌ای از آن بوده است - به نشر تعالیم صوفیانه اختصاص داشته است. آنچه امروزه از آن خانقاه به جای مانده، چیزی نیست جز ویرانه متروکه‌ای معروف به بقعه «آقاشاه بابو» واقع در کوی ملامحسینی‌های بهبهان؛ که تطاول قرون جز گور گچین و فرو پاشیده شاه بابا چیزی از آن به جای نگذاشته و چهارطاقی بازمانده از آن تا حدود شصت سال پیش پا برجا بوده است.

سند مزبور، طوماری است به طول $2/73$ متر و عرض $28/5$ سانتی‌متر به قلم نسخ محمودبن محمد خطیب، مورخ ۹۱۲ هجری قمری که از روی نسخه مورخ اواسط جمادی‌الاولی ۸۰۳ قمری رونویس شده است.

در صدر سند نام «شاه میرعالی حسین» دیده می‌شود، و در ذیل آن، محل مهر شاه‌بابا در اصل سند با عبارت «هذا موضع مهر حضرت سلطان‌الاولیاء و برهان‌الأصفیاء قطب‌الأقطاب شاه‌بابا ولی - قدس الله سره‌العزیز» مشخص شده است.

شایان ذکر آنکه این «شاه میرعالی حسین» بقعه‌ای است معروف در بهبهان که تولیت آن به دست شاه‌بابا بوده و چنان که خواهد آمد چون در سند، تولیت امامزاده به خلیفه شاه‌بابا یعنی سیدشرف‌الدین حسین تفویض می‌شود پس از کلمه «امام زاده بحق» نانوشته باقی مانده که ادامه آن همان نام «شاه میرعالی حسین» است که در صدر سند

آمده است. این رسم بنا به سنت معهود به علت تجلیل و گرامی داشت صاحب نام بوده است. در حاشیه سند، رویه‌روی جای خالی یاد شده، عبارت «المشهور ببهزاد» دیده می‌شود که باید همان شهرت شاه میرعالی حسین بوده باشد.

گفتاری درباره مفاد سند:

کلّ سند، مشتمل بر ۵۲ سطر و به نثر مصنوع و مکلف است که از زبان مولانا جمال‌الدین و به قلم شخص دیگری است. بخش آغازین سند، مقدماتی است در ستایش زاهدان و منقطعان از دار غرور، و فضیلت خدمتگزاران آنان. محور کلام در سند چنین است که قطب بزرگ خانقاه، یعنی مولانا جمال‌الدین صاحب البحر مشهور به شاه‌بابای ولی، مرید و شاگرد خاص خود، «سید شرف‌الدین حسن» را به خلافت برگزیده، و وی قصد سفری دارد و قطب بزرگ در این سند، سلطان، وزیر، سادات، قضات و مشایخ را مورد خطاب قرار داده که مقدم او را در این سفر گرامی دارند و او را خلیفه وی دانند. قطب همچنین در این خطاب اعلام می‌دارد تمام اموری که در کف او است به سید شرف‌الدین تفویض شده است.

شاه بابویه بدون اینکه از مقام پایین‌تر سخن بگوید از اشخاص نامبرده می‌خواهد که جانشینی سید مشارالیه را به رسمیت بشناسند. که خود نشان دهنده موقعیت اجتماعی وی در روزگار خویش است.

قطب بزرگ در اینجا تمام مریدان و خویشان خود را به پیروی و اطاعت از سید، امر می‌کند و تأکید می‌کند که عزل و نصب وی در تمام امور، جاری و نافذ است.

امور مفوضه به سید شرف‌الدین حسن به این ترتیب است:

- ۱- تولیت امام‌زاده شاه میرعالی حسین؛ ۲- اداره زنبیل؛ ۳- اناره قندیل؛ ۴- نصب اعلام؛ ۵- قرائت ذکر لاله الا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله؛ ۶- اخذ نذور و فتوح؛ ۷- اطعام آنان؛ ۸- ارشاد عباد؛ ۹- الباس خرقه.

[متن سند و سجالات] شاه میرعالی حسین

هذا موضع مهر حضرت سلطان الأولیاء و الاصفیاء قطب الأقطاب شاه

بابای ولی - قدس سره العزیز -

۱/ الحمد لله الذی عنون کتابه بسم الله الرحمن الرحیم...

۲/ و الصلوة و السلام علی من ارسله الی كافة الخلق لیبین لهم الطریق المستقیم و

ازعجهم عم ... یقت... ۳/ عذاب الجحیم و هو یرشد الی مناہج النعم المقیم اعنی سید

المرسلین و رسول رب العالمین محمد ۴/ المصطفی قائد الغر المحجلین و آله و

اصحابه الطیبین الطاهرین.

اما بعد ۵/ بر رأی مالکان دین و سالکان طریق یقین و سلاطین نامدار و امرای

کامکار و پیشوایان جهان دار، واضح ۶/ و مبین و لایح و مبرهن است که سروران ولایت

و راهنمایان طریق هدایت و مقصدان شارع شریعت ۷/ و سالکان مسالک طریقت و

حقیقت - علیهم من الله الرحمة و المغفرة - همواره همت ایشان بر عدم التفات به اساس

این ۸/ سرای بی بنیاد مصروف و مقصور بوده، و پشت پای به علایق این دار غرور

زده اند، و قدم تجرد بر سر این عالم ۹/ اجساد، نهاده، آستین اجتناب بر روی لذات فانی

این جهان ناپایدار افشاند، به رنگ و بوی این فتنه جای ۱۰/ جاوید را دنیای دنی.

دنیا که به هر روز به دست دگر است هر لحظه بلندی ده، پستی دگر است

فریفته نشده اند. ۱۱/ پس هر آینه از دست برد شیطان رجیم - علیه ما یرحم من

عذاب الجحیم - مصون و محفوظ مانده اند و راه به مقصد ۱۲/ توفیق و منزل تحقیق

بی شائبه کدورت برده اند، و در بارگاه "ان کتم تحبون الله فاتبعونی یحبکم الله" به

گوش هوش ۱۳/ شونده اند. و بعد قضاء الله این معنی به وساطت و دلالت ارباب دین و

سالکان سبیل یقین - که به صفت "الذین یذکرون الله / ۱۴/ قیاماً و قعوداً و علی جنوبهم

و یتفکرون فی خلق السماوات و الارض" موصوف، و به سمت "اولئک لهم الأمن و

هم مهتدون" ۱۵/ موسوم اند - آسان پذیرند، و تعرج بدان مقام و تدرج بدان محل به

ارشاد و تربیت و امداد و تقویت این جماعت میسر گردد. ۱۶/ پس هر خردمند دولت یار و نیک بخت سعادت یار که به حکم "و من یعصم بالله فقد هدی الی صراط مستقیم" دست توکل به حبل متین ۱۷/ اعتقاد و خدمت‌کاری ایشان زد و پای ارادت و چاکری ایشان را در آستانه اجتهاد نهاد و به قدمی ثابت و نیتی صادق و طویبتی صافی ۱۸/ در متابعت و مطاوعت و خدمتکاری و موافقت این مهربان حضرت جبروت و گزیدگان بارگاه لاهوت، ساعی و مجتهد شده ۱۹/ هر آینه به وعده "فأولئک کان سعیم مشکوراً" فائز و مستسعد^۱ گردد و از پرتو عنایت مهر معاونت ایشان به حظی وافر، بهره‌مند ۲۰/ و محتظی بوده و به درجه "عسی أن یبعثک ربک مقاماً محموداً" رسد، و سررشته خلاص عقبی به دست استظهار و افتخار ۲۱/ او آید. ابواب سعادت دارین و امداد مرادات منزلین بر وجنات اعمال او مفتوح و ممدود ماند "و من یتق الله یجعل له ۲۲/ مخرجاً و یرزقه من حیث لایحتسب و من یتوکل علی الله فهو حسبه".

زهی سعادت هوشمند دولت یار که پند/ ۲۳/ ناصح مشفق به گوش دل بشنود
جمال آینه جان ز زنگ نخوت و عجب به دست صیقلی اولیای دین بزود
و ما التوفیق الّا من عند الله ۲۴/ العلیّ الکبیر فإِنَّه علی ما یشاء قدیر.

مبنی بر این مقدمات، چون حضرت قدسی صفات و جنات ملکی ملکات ولیّ علی الأطلاق و مخدوم ۲۵/ بالاستحقاق، و ملجأ ارباب هدایت و توفیق، مخزن اسرار تأیید، شمع انجمن اهل عرفان، آفتاب آسمان صدق و ایقان، مقتدای "أولئک/ ۲۶/ الذین أنعم الله علیهم"، پیشوای "لاخوف علیهم" آنکه تراب عتبه عالیش ذرور آماق کامگران آفاق، و حلقه درگاهش ۲۷/ گوشواران حوران قدس و سوار ساعد محرمان انس است. آن راهنمایی که هر توفیق زده که پیروی او کرد از جمله ۲۸/ مهتدین گشت. آن پناهگاهی

۱ اصل: مستعد.

۲ ذرور= داروی پراکندگی. ذرالرجل= دارو پراکند در چشم. (متهی‌الارب).

که هر که التجا به فناء / بارگاه او آورد از زمرة آمینین شد. آن صاحب همّتی که مسافران برّ و بحر، توشه / ۲۹ از خوشه خرمین او می‌سازند.

ای ذات تو مجموعه الطاف الهی اوصاف تو چون فضل خدا نامتناهی / ۳۰ شاهان به گدایی درت راغب و مشعوف زان رو که گدایان درت یافته شاهی

سلطان الأولیاء و برهان الأصفیاء / ۳۱ المعتصم بحبل الله مولانا جمال‌الدین حسین

بن مولانا قوام‌الدین هاییل بن مولانا سیف‌الدین عبدالولی بن حسین بن احمد بن

عبدالوهاب بن علی القاضی صاحب الحاوی المشهور بشاه بابای ولی - ادام الله

ظلال ارشاده - به مرتبه قربت / ۳۲ ورفعت، ممتاز و سرافراز است و هر آفریده که دست

امل به فتراک اراده و اعتقاد آورد، پای مراد در جاده صراط / ۳۳ مستقیم نهاد، و در

سعادت جاوید بر روی او گشاد. غرض از تمهید این مقدمات و مقصود از بسطت این

کلمات / ۳۴ آن است که مرتضی اعظم مجتبی اکرم سید شرف‌الدین حسن - ادام الله

سیاده - از ریعان جوانی و عنفوان زندگانی / ۳۵ عمر عزیز خود صرف خدمتکاری و

جان سپاری آن حضرت کرده و لیلأ و نهارأ و سرأ و چهارأ با او بوده، و در وقتی که

هیچ / ۳۶ آفریده را مجال رؤیت و مشاهده آن حضرت نبوده سید مشارالیه مأنوس و

مصاحب بوده، و از مکاشفات و تجلیات / ۳۷ که برو روی می‌نمود با خیر و آگاه شده

و در خدمتکاری او که محض سعادت دو جهانی است؛

کمر اندر میان جان بسته / ۳۸ جان کمروار در میان بسته

و "ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء". در این وقت، مشقت سفر بر راحت حضر اختیار

نموده، / ۳۹ واجب نمود تعریف حال نمودن تا سلاطین روزگار و خواقین کامکار که

وجوه دراهم و دنانیر به نام و صفت / ۳۹ مبارک ایشان مزین شده، و امرا و وزرا و

ارکان دولت که ثبوت سریر سلطنت از ذات ایشان است، و سادات عظام و قضات / ۴۰

اسلام و علما و مشایخ که مدار روزگار به وجود شریف ایشان است، و سایر معتقدان

حضرت مجذوبیت، جانب مرتضی / ۴۱ مشارالیه و معزز و مکرم داشته، مقدم او عزیز و

مغتم دانند، و وظایف تعظیم و تبجیل، و مراسم توقیر و تمکین چنانچه /۴۲ از کمال اخلاص و درویش نوازی ایشان سزد با سید مؤمی الیه به تقدیم رسانند، و آن را وسیلهٔ قربت با این جانب دانند و /۴۳ او را در تولیت آستانهٔ مبارکهٔ امامزادهٔ بحق میرعالی حسین المشهور ببهزاد - علیه التحیه و الثناء - ، ادارهٔ زنبیل، و انارهٔ قنبدیل، و نصب اعلام، و در قرائت ذکر لاله الا الله، /۴۴ محمد رسول الله، علی ولی الله، و اخذ نذور و فتوح، و اطعام آنانم، و ارشاد عباد، و لباس خرقة مأذون و مرخص، /۴۵ بلکه خلیفهٔ خلفا و قایم مقام و نایب مناب ایشان دانند. طریق مریدان و معتقدان شاه بابای ولی /۴۶ سبغ الله ظلالة - آن است که متابعت و موافقت سید مشارالیه به تقدیم رسانند، و وظایف خدمت پسندیده /۴۷ به جای آورند، و از سخن او که هر آینه موجب صلاح دارین خواهد بود عدول نجویند. و اگر از منسوبان این جانب /۴۸ و العیاذ بالله کسی از طریق مستقیم شریعت عدول کرده باشد او را ارشاد نماید و اگر اطاعت ننماید زجر کند، و عزل /۴۹ و نصب او معتبر دانند. و بالله التوفیق تمم الله - تعالی - علی صاحبه النعمة و السلامة و خصه بمزید العز /۵۰ و الكرامة، و بلغه مناه فی اولاه و اخریه و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی خیر خلقه /۵۱ محمد و آله اجمعین المستجبین الأخیار و الطیبین الأطهار. تحریراً فی اواسط شهر جمادى الأولى سنة ثلث و ثمانمائة.

کاتب هذه الصحيفة الصحيحة التي قولت/ للأصل الشريف الفقير الداعي إلى الله المجيب محمود بن محمد الخطيب سنة ۹۱۲.

[سجلاّت سند]

۱- الحمد لله حق حمده و الصلوة علی من لا نبی بعده؛ و بعد فقد تلقی حضرة المجذوبیة بتصب السید المذكور فی هذا المنصب المسطور، کتب الفقیر محمد بن عبد الله الحسنی.

۲- الشاهد بهذا الخط الصحيح احمد بن محمد بن عبداللطيف بن حسين بن احمد بن عبدالوهاب بن مولانا صدرالدين على القاضى صاحب بحر الحاوى - اصلح الله احواله و عفى الله عنهم.

۳- هو الله الولي لأوليائه.

صورت استحقاق توليت و خلافت كه وكلاء و خلفاى حضرت قطب الاولياء و الاصفياء المذكور الموسوم بشاه بابوى ولى - قدس سره - باذن و رخصت و اشاره حضرت مقدسه در طوامير المصحح در حق جناب سيادت مآب خادم و خليفه به استحقاق خود سيد شرفالدين حسن قلمى شده بيان واقع است. الشاهد بما فيه حرره الفقير الى الله العلى شاه جلال ابن حضرت شاه بابوى ولى - قدس الله سره.

۴- الحمد لله الملك العلام و الصلوة و السلام على رسوله محمد سيد الأنام و آله و اصحابه البررة الكرام و بعد يقدر منصب خلافة الحضرة المجدوبية على السيد المشار اليه فى الكتاب كما يثبت فيه - ادام الله سيادته - كتبه الفقير سراج صاحب كشف حامداً مصلياً مسلماً.

۵- نصب اين منصب بر سيد مشاراليه فرموده اند؛ الفقير الى الله المنان حرره محمد بن عبدالرحمن.

۶- ذلك كذلك؛ حرره الفقير ابواسحاق بن محمد.

۷- نصب سيد مشاراليه در منصب بر محل است؛ كتب ذلك باذن حسن بن اسحاق الحسينى.

۸- نصب اين منصب بر سيد مشاراليه فرموده؛ الفقير اسحق بن حسن الحسينى.

۹- ذلك كذلك؛ حرره بهلول بن جنيد.

۱۰- ذلك التفويض بمحضره الفقير؛ كتبه نعمة الله بن حسن الحسينى.

۱۱- نصب اين منصب بر سيد مشاراليه فرموده اند؛ حرره محمد بن احمد الحسينى.

۱۲- نصب اين منصب بر سيد مشاراليه فرموده اند؛ كتبه الفقير الى الله العلى،

عبداللطيف عبدالرحمن على.

- ۱۳- شهد علی حکم الحاکم المسجّل، بهمن شیخ محمد عکبری.
- ۱۴- شهد علی حکم الحاکم المسجّل، حاجی یعقوب پیر.
- ۱۵- شهد علی حکم الحاکم المسجّل، شاه حسین شیخ محمد عکبری.
- ۱۶- شهد علی حکم الحاکم المسجّل، حرّره العبد سلغر (؟) محمد صدرالدین.
- ۱۷- شهد علی حکم الحاکم المسجّل، دیلم بن عبدالله.
- ۱۸- شهد علی حکم الحاکم المسجّل، حرّره العبد عمادالدین بن عبدالصمد.
- ۱۹- شهد علی حکم الحاکم، علی بن احمد کرد.
- ۲۰- غلام شاه بابوی ولی، پیرخان (کذا) سیدی احمد و فرزندان و الله اعلم بالصواب.

در میان صاحب سجلات به شناخت اجمالی برخی از آنان دست یافته‌ایم که - ان شاء الله - خواهد آمد.

اوضاع مذهبی و تاریخی بهبهان در قرون ۷ و ۸:

از آنجا که سند حاضر مربوط به بهبهان یا همان گهگیلویه قرن هشتم هجری است، بایسته است قدری با احوال مذهبی - تاریخی آن سامان در قرن مذکور آشنا شد. بهبهان در این قرن، شهر کوچک یا قصبه‌ای بوده است جانشین ولایت بزرگ ارجان. ارجان پس از بغداد بزرگ‌ترین و آبادترین ولایت قلمرو دیلمیان بود که همواره مورد توجه آنان قرار داشت و رجال و ارکان آن دولت در این شهر مستقر بودند. چنان‌که ابن العمید وزیر بزرگ دیالمه مدت‌ها حکمران آن دیار بود و متنبی چون به قصد دیدار وی به ارجان شتافت، در قصیده‌ی غرّاء و معروف خود که در مدح وی سروده است، چنین از ارجان یاد می‌کند:

ارجان أیّها الجیاد فأنه عزمی الذی یذر الوشیح مکسراً
باری ارجان حیات خود را تا قرن هفت حفظ کرد ولی به واسطه‌ی عواملی چون دست‌اندازی باطنیان و غارت اشراک و زلزله‌های پی‌درپی، ایام فترت ارجان فرار رسید و

به کلّ ویران گشت. اما ارجان هرگز نمرد و حیات خود را در قالب شهر نوپای بهبهان که دو فرسنگ و نیم با آنجا فاصله داشت ادامه داد. بهبهان پیش از خرابی ارجان با نام «کوشک دشت» از توابع آنجا محسوب می‌شد. مردمان این دیار به سان بسیاری دیگر از نواحی ایران زمین، در آن روزگار بر مذهب شافعی بودند و هر چند از عهد هولاکو تبلیغ شدید تشیع به دست سید عمادالدین مطهر حسنی از فقهای شیعی آن دیار شروع شده بود و بنا به روایات تاریخی محلی، از حمایت خواجه نصیر برخوردار بوده است، به هر حال، غلبه با مذهب سنت و جماعت بود چنان‌که عالمان منسوب به این نواحی از بزرگان سنی مذهب بودند و از میان آنان می‌توان مولانا بهاءالدین عثمان کهگیلویی^۱ (ف. ۷۸۳ ه. ق.) و سراج‌الدین عمر بن عبدالرحمن صاحب کشف بهبهانی^۲ (ف. ه. ق. ۷۴۵) را نام برد.

هویت شاه‌بابای ولی و خلیفه او سید شرف‌الدین حسن:

از مجموع تتبعات روشن می‌شود که مولانا جمال‌الدین صاحب البحر الحاوی^۳ مشهور به شاه‌بابای ولی از عالمان و صوفیان شافعی مذهب بهبهان (کهگیلویه) در قرن هشتم هجری است. نسب وی بنا به ضبط سند چنین است:

۱. وی امام و مفتی مذاهب اهل سنت بودو به چهار مذهب فتوی می‌داد. چون شاه شجاع به حکمرانی فارس رسید متولّی منصب قاضی القضاة فارس شد و چون بمرد خواجه حافظ قطعه ذیل را در ماده تاریخ وفاتش سرود:

بهاء الحق و الدین طاب مثواه امام سنت و شیخ جماعت
 چو می‌رفت از جهان این بیت می‌خواند بر اهل فضل و ارباب براعت
 به طاعت قرب ایزد می‌توان یافت قدم در نه، اگر هست استطاعت
 بدین دستور تاریخ وفاتش برون آر از حروف «قرب طاعت» (۷۸۳ ه. ق.)

۲. شرح حال ایشان ضمن معرفی گواهان سند خواهد آمد.

۳. در پاسخ به سؤال مقدری که شاید پیش آید و آن اینکه: چرا لقب «صاحب البحر الحاوی» را متعلق به مولانا جمال‌الدین دانسیم حال آنکه لقب یاد شده بعد از نام صدرالدین علی قاضی آمده است؟ گوییم: علاوه بر تصریح متون مهم و دست اولی چون: شدلازار، و العقود اللؤلؤیه، چون نسب مولانا جمال‌الدین دوبار در متن سند آمد ←

«مولانا جمال‌الدین عبدالحسین یا حسن [=الحمید] المشهور به شاه‌بابا ولی بن قوام‌الدین هابیل بن مولانا سیف‌الدین عبدالولی بن حسین بن احمد بن عبدالوهاب بن صدرالدین علی القاضی، صاحب البحر الحاوی المشهور به...».

شهرت و لقب شاه‌بابا در تمام منابع قابل دسترس «مولانا جمال‌الدین صاحب البحر الحاوی» آمده ولی نام کوچک وی به اختلاف ذکر شده است چنان‌که در همین سند یک بار «عبدالحسین» و دیگر بار «حسن» آمده است و در منابع نیز اکثراً عبدالحمید و بعضاً عبدالمجید و عبدالحلیم ثبت شده است.

با توجه به آنکه نام «عبدالحسین» از اسامی متأخر است و به هیچ روی در قرن ۷ و ۸ مستعمل نبوده؛ به ظن غالب ضبط سند، تصحیف همان نام «عبدالحمید» است.

نام پدر مولانا جمال نیز در سند، «قوام‌الدین هابیل» ضبط شده و در دیگر منابع «عبدالرحمن» که این نیز با توجه به مرسوم بودن لقب و کنیه و اسم مستعار در آن روزگار، قابل توجیه است که در سند، لقب و نام مشهور وی آمده باشد، و در منابع، نام کوچک وی؛ یا اینکه از میان دو اسم هابیل و عبدالرحمن یکی مستعار باشد.

صاحب شدالآزار در ترجمه امام ناصرالدین ابوحامد محمود بن مسعود شیرازی (ف: ۷۰۵ ه.ق) چون برخی از یاران و مصاحبانش را بر می‌شمرد از جمله «مولانا جمال الدین صاحب البحر» را نام می‌برد که هر هفته از امام ناصرالدین دیدن می‌کرده. مرحوم محمّد قزوینی در ذیل همین مطلب گوید:

در حاشیه نسخه ق (یکی از نسخ خطی شدالآزار) به خطی الحاقی مقابل نام «مولانا جمال‌الدین صاحب الحجر» نوشته است «هو مولانا جمال‌الدین الحَبَل جیلویی صاحب البحر الحاوی الصغیر».

یکی همان که در بالا آمده و دیگری بدین صورت: «مولانا جمال‌الدین بن قوام‌الدین هابیل بن مولانا سیف‌الدین عبدالولی صاحب البحر المشهور به...» و در هر بار لقب «صاحب البحر» تکرار شده، بدیهی است این لقب نمی‌تواند هم از آن صدرالدین علی باشد و هم از آن سیف‌الدین عبدالولی، و همین قرینه‌ای روشن بر تعلق لقب صاحب البحر به مولانا جمال‌الدین است، و تمام منابع یاد شده آن را تأیید می‌کند.

پیش از آنکه به نقل اقوال تذکره‌نویسان بپردازیم بایسته است که مطلبی را متذکر شویم و آن اینکه، «جبل جیلویی» نسبت به «جبل جیلویه» و معرب «کوه گیلویه» است که موطن مولانا جمال‌الدین، یعنی بهبهان قرن‌ها دارالاماره و مرکز آن دیار بوده، و چند دهه پیش نیست که به اقتضای سیاست دوران پهلوی از فارس، جدا و به خوزستان الحاق گشته و به همین اعتبار، مولانا جمال‌الدین بهبهانی را جبل جیلویی یا گهگیلویی خوانده است.

به گفته صاحب العقود اللؤلؤیه مولانا جمال به تاریخ ۶۴۸ قمری در فارس (گهگیلویه) دیده به جهان گشود. و اسنوی در طبقات الشافعیه نام وی را جمال‌الدین عبدالحمید بن عبدالرحمن جیلویی شیرازی، و شهرتش را صاحب البحر الصغیر یاد می‌کند؛ و در شأن او گوید: فقیه سترگی بود که بهره فراوان از علوم داشت و سخت پرهیزگار و پارسا بود. همو گوید: در سفری که مولانا جمال‌الدین به قزوین داشت در مدت چهل روز، کتاب الحاوی الصغیر نجم‌الدین عبدالغفار قزوینی (ف: ۶۰۶) را که از امتهات متون فقه شافعی است نزد فرزند مصنف خواند و چون به وطن برگشت، کتاب البحر الحاوی را در تحریر و شرح آن نگاشت و از خود نیز فوایدی بدان بیفزود. بغدادی در ایضاح المکنون (بغدادی، ۲۳۲/۱) از این کتاب با عنوان تحریر الفتاوی یاد می‌کند.

صاحب شذرات الذهب (ج ۶، صص ۹۵-۹۶) به جز البحر الصغیر، کتابی به نام العجالة را نیز بدو نسبت داده است که نگارنده از موضوع آن اطلاع نیافت. صاحب العقود اللؤلؤیه از او به عنوان فقیه و عارف یاد کرده است، و از البحر الحاوی وی با نام تحریر الفتاوی یاد می‌کند.

آن چنان که از کتب تراجم بر می‌آید نشو و نمای علمی شاه‌بابا ولی در شیراز بوده و بنا به تصریح شدالآزار (شیرازی، ص ۷۲) در جلسات مشترکی که امام ناصرالدین محمودبن مسعود شیرازی در مزار پدرش علّامه ضیاء‌الدین مسعود، در بقعه شیخ

ابوعبدالله خفیف شیرازی داشته است بخشی از همین کتاب البحر را نزد مولانا جمال‌الدین قرائت کرده است.

قابل توجه اینکه در العقود اللؤلؤیه و ایضاح المکنون مطلبی درباره سفر مولانا جمال به یمن و اقامت وی در آنجا آمده است که در دیگر منابع وادید نیامد.

به گفته صاحب عقود(خرجی، ۱۵/۲)، مولانا جمال به سال ۷۱۷ هجری قمری از راه حج رهسپار یمن گشت و بدون قصد اقامت به شهر «تعز» از بلاد یمن وارد شد، و همو در وصفش گوید: هیچ کس آگاه‌تر از او به کتاب الحاوی قزوینی به یمن پای نگذاشته است. پس از ورود به شهر «تعز» قاضی آن دیار عمرین ابی‌بکر عراف در «ذی عدینه» از او دیدن کرد و به اصرار از وی درخواست اقامت کرد. وی نیز پذیرفت و به تدریس در مدرسه «مؤیدیه» پرداخت، و در میهمان سرای آنجا، درسگاهی برای وی ترتیب دادند.

چون مولانا پاره‌ای از ایام را به افاضت و تدریس گذراند، رنجوری بر وی غالب گشت و از ابوبکرین جبریل پوزش خواست تا به دیار خویش بازگردد. در این میان بین او و ابن‌الادیب که سمتش بر نگارنده روشن نشد رنجشی سخت حاصل گشت که او نیز تمام اسباب راحتی وی را سلب کرد. مولانا جمال نیز سلطان وقت یمن، یعنی ملک مجاهد رسولی را شفیع و پایمرد خواست، و هر چند سلطان در سفارش وی به ابن‌الادیب نامه نگاشت، او وقتی نهاد و هر بار مولانا جمال را سر دواند و امروز و فردا کرد، تا اینکه مولانا دلتنگ و ملول از «تعز» به عدن کوچید و عاقبت در ربیع‌الاول سال ۷۳۰ هجری قمری در میانه راه، داعی حق را لبیک گفت.

مخفی نماند که این مطلب به خلاف تصریح استوی و ابن عماد است که وفات مولانا جمال را در همان تاریخ (۷۳۰ هجری) در کوه گیلویه ذکر کرده‌اند.

بنا به مندرجات سند، مولانا جمال‌الدین شاه‌بابا فرزندی به نام شاه جلال داشته که از جمله گواهان این سند است و ذکرش خواهد آمد.

مذهب و مشرب شاه بابا:

چنان‌که روشن شد مولانا جمال ملقب به شاه‌بابا از فقهای شافعی مذهب روزگار خود به شمار است، و در مذهب خود صاحب تألیف بوده، و در عین حال مشرب صوفیانه داشته است. هیچ کدام از تذکره‌نویسان در شافعی بودنش خلاف نکرده و از تغییر مذهب او سخنی به میان نیاورده‌اند. اما آنچه سؤال برانگیز است اینکه تصریح سند به شعار پرنسب شیعی قرأت «علی ولی الله» در اذان، با شافعی بودن وی در تضاد و تنافی کامل است و می‌توان آن را بدین نکته نسبت داد که تاریخ رونویسی سند، ۹۱۲ هجری قمری است که از روی نسخه مورخ ۸۰۳ قمری برداشته شده است و تاریخ دوم دقیقاً مقارن اوایل ظهور صفویه است؛ با سختگیری شدید سیاسی در جهت اشاعه تشیع. از آنجا که بسیاری از اسناد قبل از صفویه که در این دوره بازنویسی شده است بنا به اقتضای سیاست روز، صبغه تشیع بدان افزوده شده، این سند نیز می‌تواند مصداقی از این موارد بوده و فقره مذکور از مقوله افزودنی‌ها باشد.

قرینه دیگر بر این سخن، خطبه سنی مآبانه سند است که دست نخورده باقی مانده و این خود نشانگر این است که باز نویسنده سند، بدین حد آگاهی نداشته که خطبه کلام را به رسم شیعه تغییر دهد تا با شعارهای شیعی سند، تضاد نداشته باشد.

مطلب دیگر که به تناسب ذکر آن بایسته است اینکه با توجه به تاریخ وفات مولانا جمال که ۷۳۰ هجری قمری است، و تاریخ نسخه پیش از این نسخه که ۸۰۳ هجری است باید گفت: چون سند در حال حیات مولانا جمال صادر شده طبعاً تاریخ سند بایستی پیش از ۷۳۰ هجری باشد، و تاریخ ۸۰۳ نمی‌تواند تاریخ صدور سند باشد؛ چرا که بین فوت مولانا جمال و تاریخ نسخه پیش از این نسخه هفتاد و سه سال فاصله است؛ پس معلوم می‌شود که نسخه مورخ ۸۰۳ هجری خود نیز رونویسی از نسخه‌ای دیگر به تاریخ پیش از ۷۳۰ هجری بوده است.

اما مشرب شاه‌بابا به هیچ وجه از متن سند فهمیده نمی‌شود، و هیچ گونه تصریح یا کنایتی به نحله صوفیانه وی در سند وجود ندارد؛ اما با توجه به ارتباطات وثیق وی با

حاجی ناصرالدین عمر گر، مرشدی از اقطاب مرشدیه کازرونیته چنانکه در معدن الدرر آمده، و نیز به جهت شباهت زیاد موجود بین این سند و سندی که به تاریخ ۸۲۶ هجری از خانقاه مرشدیه کازرون صادر شده و در پایان کتاب فردوس المرشدیه (ص ۷۵۴) نقل شده، می‌توان ارتباط شاه بابویه با سلسله مرشدیه کازرون را حدس زد؛ که البته به لحاظ قرابت جغرافیایی بهبهان و کازرون نیز این امر مستبعد نیست.

شاه بابای ولی دیگر:

قابل توجه اینکه شخص دیگری از خاندان مولانا جمال‌الدین، به نام شاه عبدالوهاب با لقب شاه بابای ولی، و ظاهراً مقدم بر او در بهبهان بساط ارشاد داشته است. وی جدّ اعلای خاندانی است که امروزه به نام «شاهان» شهرت دارند. نسبت شاه عبدالوهاب بنا به مشجری که در دست خاندان شاهان موجود است چنین است:

«عبدالوهاب الشهیر بشاه بابای ولی بن عبداللطیف بن حسین بن احمد بن عبدالوهاب بن صدرالدین علی القاضی». چون نسب وی را با نسبت مولانا جمال‌الدین صاحب البحر بسنجیم، روشن خواهد شد که نیای دوم شاه عبدالوهاب پسرعموی پدر مولانا جمال است. شایان ذکر اینکه در افواه عوام بهبهان چنین شایع است که شاه عبدالوهاب معاصر شاه عباس صفوی بوده و همو عبدالوهاب را با خطاب «بابا» می‌خوانده و به «شاه بابا» ملقب گردانیده است. ولی با توجه به قرابت کم واسطه شاه عبدالوهاب، با جمال‌الدین صاحب البحر، زنده در قرن ۷ و ۸ بی‌اساسی این سخن روشن می‌شود؛ زیرا شاه عباس در قرن ۱۱ می‌زیسته و فاصله بین قرن ۷ و ۱۱ به هیچ وجه توجیه‌بردار نیست.

و اما شاه عبدالوهاب را فرزندی بوده است به نام «شاه شمس‌الدین» صاحب مدارج علم و مراتب عرفان که هنوز نقل کرامات او نقل مجالس پیران بهبهانی است. آرامگاه شاه شمس در مسیر قبرستان بهبهان در جوار قناتی پر آب واقع است به غایت گمنام، و

چند سال پیش از این به همت جناب آقای حاجی علی خیاط بهبهانی مختصر احیایی شد و گویند که شاه شمس خود در عالم رؤیا، خیاط را بدین کار مأمور کرده بود.

باری اکنون که ثابت شد دو مرشد و قطب با شهرت «شاه بابا ولی» در بهبهان بساط ارشاد داشته‌اند، ابهام دیگری می‌ماند و آن اینکه صاحب بقعه شاه‌بابا در ملامحسنی‌ها کدام یک است، مولانا جمال‌الدین، یا شاه عبدالوهاب؟ که هیچ قرینه قاطعی نیز برای روشن شدن این نکته در دست نیست.

اگر صاحب بقعه همان شاه عبدالوهاب باشد مشکلی پیش نمی‌آید، ولی اگر صاحب بقعه را مولانا جمال‌الدین فرض کنیم چگونه سخن عقود لؤلؤیه و داستان وفات مولانا جمال در عدن راست می‌آید؟

به راستی می‌توان فرض کرد که جنازه مولانا را از عدن به بهبهان آورده باشند؟ یا به رسم تبرک و یادبود سنگ قبری را نشانه کرده باشند؟ چنان که مزار ابوسعید ابوالبخیر به قطع در مهنه دشت خاوران واقع در جمهوری ترکمنستان امروزی است، ولی در خراسان ایران دو جای به نام مزار شیخ ابوسعید نامبردار است: یکی در «مهنه محولات» و دیگر در «جلگه رخ» از توابع کدکن نیشابور. (شفیعی کدکنی، ص ۱۳۹)

خاندان شاهان بهبهان:

آنچه به دنبال معرفی شاه‌بابا بایسته است سخنی است چند در باب خاندانی که امروز با عنوان «شاهان» در بهبهان ساکن‌اند و از احفاد شاه عبدالوهاب به شمارند؛ و به لحاظ قرابت نسبی شاه عبدالوهاب و مولانا جمال مورد بحث ذکری از آنها به میان می‌آوریم:

بنا به مشخری که در دست این خاندان موجود است نسبت مولانا عبدالوهاب شاه‌بابا بدین شرح به امام موسی بن جعفر (ع) می‌رسد:

«عبدالوهاب الشهیر بشاه‌بابا ولی بن عبداللطیف بن حسین بن احمد بن عبدالوهاب بن صدرالدین علی القاضی بن مسعود بن سعید بن احمد بن کثیر بن رفاعی بن علی بن

یحیی بن ثابت بن الحازم (خ.ل: الخادم) بن الحسین المهدی بن محمد بن موسی الثانی بن ابراهیم المرتضی بن الامام موسی بن جعفر - علیهما السلام.

منخفی نماند که سیادت این خاندان به لحاظ فنّ نسب‌شناسی، محلّ تأمل است و در این باب، در ادامه به تفصیل سخن خواهد رفت.

این خاندان خود به دو تیره تقسیم می‌شود: یکی شاهان زرگر، دیگر شاهان سواره. تیره اول که در کوی «خیروا» یا «خروار» بهبهان سکونت دارند علاوه بر مناصب صوفیانه و نقابت متصوفه در چند قرن اخیر، غالباً به تجارت و پیشه زرگری اشتغال داشته‌اند، و گروهی از فقهاء و دانشمندان نیز از این تیره برخاسته‌اند.

و اما تیره شاهان سواره غالباً به امور دیوانی و منشی‌گری و نیز نظامی‌گری اشتغال داشته و در ایامی که حکومت بهبهان در دست میرزاهای طباطبایی بود، در خدمت و حمایت آنان بوده‌اند. ظاهراً این طایفه چند قرن پیش ازین از کوی «خیروا» به محلت سادات طباطبایی بهبهان کوچیده‌اند که امروزه نیز بازماندگان‌شان در آنجا ساکن هستند.

از اختصاصات خاندان شاه عبدالوهاب که به «شاهان صفوی» نیز شهرت دارند، طی چندین قرن اخیر، اشاعه تعالیم صوفیانه در بهبهان بوده است. چنان‌که وجود طایفه درویش خاکساری بهبهان و کوی درویشان آن دیار از بقایای آثار این خاندان. و از جمله صوفیان بهبهان در قرون اخیر، صوفی دانشمند، مولانا یوسف‌علی بن حسین بهبهانی معروف به «صاحب رشحات» را می‌توان نام برد.

وی مرید مولانا محمد مؤمن بن موسی طبسی صاحب مناهج العرفان بوده و اواخر قرن ۱۱ و اوایل قرن ۱۲ ه. ق را درک کرده است. حاج میرزا زین‌العابدین شیروانی در بستان‌السیاحه ذیل مدخل بهبهان او را به غایت تجلیل می‌ستاید. از جمله آثار وی می‌توان الرشحات الغیبیه فی تحقیق طریق الصّوفیه را نام برد که نگارنده به تصحیح و احیای آن مشغول است.

باری از دیگر اختصاصات این خاندان که از تاریخ شفاهی محلی و بقایای ابنیه صفوی بهبهان فهمیده می‌شود اینکه در عهد صفوی، اهتمام بلیغ در ترویج مراسم

عاشورا داشته‌اند و حسینیه مخروبه «عموشاه» واقع در کوی خیروا یادگار همان روزگار بوده که متأسفانه در اثر بی‌اعتنایی ابنای زمانه با بی‌رحمی تمام با خاک یکسان شده و تنها چیزی که از آن بجای مانده؛ کتیبه‌ای است فرسوده با نقش شیر و خورشید که در مدخل حسینیه، زیر درگاه نصب شده است.

سیادت شاه باباولی:

مطلب دیگر که جای بررسی و تأمل دارد سیادت شاه باباولی است چنانکه بنی اعمام وی معروف به طایفه شاهان، امروزه در بهیهان نسب خود را به حضرت امام موسی بن جعفر (ع) می‌رسانند. این طایفه بنا به مشجری که در دست دارند احفاد شاه عبدالوهاب أيضاً ملقب به «شاه بابا ولی» اند که در باب او سخن گفتیم و نسب مذکور چنین است: «السید عبدالوهاب الشهیر بشاه بابا ولی بن عبداللطیف بن الحسین بن احمد بن عبدالوهاب بن صدرالدین علی القاضی بن مسعود بن سعید بن احمد بن کثیر بن رفاعی بن علی بن یحیی بن ثابت بن الحازم بن الحسین المهدی بن محمد بن موسی الثانی بن ابراهیم المرتضی بن الإمام موسی بن جعفر علیهما السلام»

همان‌گونه که پیش از این روشن گشت مولانا جمال‌الدین صاحب البحر مشهور به شاه باباولی مذکور در این سند از عموزادگان شاه عبدالوهاب است و بالطبع در نسب، مشترک، و نسبنامه مذکور به وی نیز مربوط است. اما این مطلب و مدعا از جهاتی قابل بررسی و تأمل است و سؤال برانگیز.

اولاً: با مطالعه سند و اندک تأملی در متن آن کاملاً روشن می‌شود که شاه‌بابا در حیات خود نه به سیادت شهرت داشته و نه چنین ادعایی داشته؛ و این از سیاق متن سند به خوبی هویدا است؛ چرا که وقتی در سند القاب شاه بابا شمرده می‌شود طبق معمول منشآت قرن ۸ و ۹ پیش از ده وصف و لقب برای وی شمرده می‌شود به حدی که خواننده خسته شده به دنبال یافتن نام اصلی ممدوح چشم می‌چرخاند، ولی در تمام اوصاف یاد شده کوچکترین صراحت یا کنایتی، به سیادت وی دیده نمی‌شود؛ حال

آنکه چند سطر پایین‌تر از همین اوصاف، که نام از خلیفه وی «سید شرف‌الدین حسن» به میان می‌آید بدین‌گونه از او یاد می‌شود: «مرتضی اعظم و مجتبی اکرم سید شرف‌الدین حسن ادام‌الله سیادته» همان‌گونه که می‌بینید همه القاب و اوصاف مذکور، ویژه سادات و علویان است. آیا به راستی اگر شاه‌بابا به سیادت شهرت داشت یا خود ادعای آنرا داشت، نمی‌بایست منشی یا مریدی که در خدمت اوست و متصدی انشاء این منشور است و در ردیف کردن اوصاف او به غایت مبالغه می‌کند، در میان آن همه وصف و مدح، جایی برای بیان انتساب وی به خاندان رسالت (ص) باز کند و صفتی از اوصاف مرسوم سادات را ذکر کند. حال آنکه چند سطر پایین شاگرد خاص و خلیفه وی را به اوصاف سادات و علویان می‌ستاید. علاوه بر اینکه تمام کتبی که ترجمه وی را در بر دارند مانند: عقود لؤلؤیه، طبقات الشافعیة الکبری، شدالازار فی مزارات شیراز و جز آن هیچ یک متذکر سیادت شاه‌بابا نشده‌اند.

دوم: آنچه در میان اوصاف شاه‌بابا قابل توجه است وصف «مولانا» است؛ اساساً در قدیم سادات را با وصف «مولانا» نمی‌ستوده‌اند و «موالی» و «سادات» در کتب تراجم دو گروهند مقابل هم، درست مثل لقب «شیخ» و «سیده» امروزی.

سوم: امر دیگری که به روشنی مخل به سیادت شاه‌بابا ولی است این است که:

الف: همان‌گونه که گذشت یکی از حلقات سلسله نسب مورد ادعای خاندان شاهان بهبهان، سیدی احمد بن الرفاعی (ف: ۵۷۸ هـ. ق.) صوفی بزرگ و نامدار قرن ۶ هجری قمری است مؤسس سلسله رفاعیه. نسابه بزرگ قرن ۸ جمال‌الدین احمد بن عنبه علوی در فصول فخریه (ص ۱۳۷) ذیل احوال «حسین الوصی بن احمد بن موسی الکاظم (ع)» درباره سیدی احمد بن الرفاعی چنین گوید: «بعضی شیخ الشیوخ مشهور الآفاق سیدی احمد بن الرفاعی را نسبت کردند به حسین بن احمد اکبر، و گفتند که او: احمد بن علی بن یحیی بن ثابت بن حازم بن علی بن الحسن المهدی بن ابی القاسم محمد بن الحسن مذکور است، و شیخ مانقیب تاج‌الدین - رحمه الله - می‌فرمود که هیچ یک از

علماء نسب نگفت که ابن حسین نسل دارد، و سیدی احمد بن الرفاعی این نسب را دعوی نفرمود و بنیاد این دعوی از بطن سیوم از دخترزادگان او شد والله اعلم.

قابل توجه اینکه ظاهراً شخص مطلعی بر بلاعقب بودن حسین بن احمد بن موسی الکاظم (ع) و آگاه به اشکال نسب احمد بن رفاعی، نسبت حسین بن احمد بن موسی الکاظم (ع) را چنین تغییر داده است: «حسین المهدی بن محمد بن موسی الثانی بن ابراهیم المرتضی بن الامام موسی بن جعفر علیهما السلام».

چهارم: اشکال دیگر که به قوت اشکال قبل است اینکه به تصریح ابن خلکان در وفیات الأعیان (۱/۱۵۴) احمد بن الرفاعی عقبی نداشته، و بعد از و برادرزادگان وی متصدی خلافت وی شدند. حال از اشکال فنی نسب شناسانه، ابن عنبه که سیادت ابن الرفاعی را انکار کرده بگذریم و رأی جمهور علماء نسب را در بلاعقب بودن حسین المهدی بن احمد بن موسی بن جعفر (ع) نادیده انگاریم. گیریم که ابن الرفاعی از احفاد حسین المهدی باشد و صحیح النسب، با تصریح ابن خلکان بر بلاعقب بودن ابن الرفاعی (از جهت اولاد ذکور) و جانشینی برادرزادگان وی پس از او، چگونه می توان تسلیم سیادت شاه بابا شد.

در پایان تأکید می نماید مقصود نگارنده به هیچ روی طعن در نسب احدی نیست بلکه چون پاره ای از اوقات خویش را صرف تحقیق درباره این سند کرده بود و حین مراجعه به منابع متعدد نسب شناسی بر این ایرادات واقف گشت، نتوانست خود را قانع کند که این حقیقت تاریخی را کتمان سازد و اگر برخی از همشهریان خاطر عزیزشان مکدر می شود از محضرشان پوزش می خواهم چرا که ساحت تحقیق محلی برای مماشات و کتمان حقایق ندارد.

خلیفه شاه بابا، سید شرف الدین حسن:

نگارنده در منابع قابل دسترس، نشانی از وی نیافت، اما می توان گفت: هر چند لقب «مرتضی اعظم» عنوان عامی است بر علویان آن روزگار، ولی به جهت آمدن این لقب

برای سیدشرف‌الدین حسن و اینکه لقب مذکور در منطقه بهبهان و کهگیلویه، لقب تیره‌ای از سادات طباطبایی بهبهان است که به اعتبار لقب جدّ اعلاّی آنان مرتضی اعظم سید ابوتراب حسنی، به سادات مرتضوی شهرت دارند و محل زندگی آنان را واقع در محله قنوت بهبهان به نام کوی سادات مرتضوی می‌خوانند، به حدس غالب می‌توان نسبتش را تعیین کرد.

پس با عنایت به مقدّماتی که گذشت به ظنّ قوی، سید شرف‌الدین حسن از طباطبائیون بهبهان است، و تیره بنی طباطبای بهبهان، شعبه‌ای از بنی طباطبای یمن و از بازماندگان امام یحیی الهادی الی الحق، داعی بزرگ زیدی یمن‌اند، که به سال ۳۸۰ هجری بر معتضد عبّاسی خروج کرد و سلسله ائمه زیدیه طباطبائیه یمن را بنیاد نهاد. نوّه امام یحیی مذکور، ابومحمد سید اسماعیل بن احمد الناصرالدین الله ملقب به «القاضی المجلی» یا «لقاضی المحلّ» در جوانی به بغداد هجرت کرد و بنا به گفته ابن عنبه در الفصول الفخریه احفاد وی در بغداد و خوزستان منتشر شدند که به گفته تحفه‌الازهار به «آل المحلّ» یا «آل المجلی» شهرت دارند.

تیره‌ای از این خاندان به ارجان کوچیدند که معرفی مفصّلی از آنان در التذکرة فی الانساب‌المطهّرة (عبدلی، ص ۶۷) عبیدلی آمده است. سادات طباطبایی بهبهان بخشی از همان آل المجلی ارجان‌اند که تا به امروز حدود ۱۰ قرن است در صفحات ارجان (بهبهان) سکونت دارند.

شعبانی از همین تیره آل المجلی در شولستان (ممسنی) و فهلیان کازرون پراکنده‌اند که سید شرف‌الدین علی بن حجت الله طباطبایی شولستانی (افندی اصفهانی، ۳۹۳) (فو: ۱۰۶۰ هـ. ق) فقیه نامدار قرن ۱۱ و استاد مجلسی اول از همین شعبه است.

و اما سر سلسله طباطبائیون بهبهان که از حلقات عمده سادات طباطبایی آل المجلی است، سید عمادالدین مطهّر حسنی ملقب به سید فقیه است که مزارش به نام بقعه سید فقیه معروف به «جدّه» زیارتگاه مردمان آن سامان است.

بنا به ضبط التذکره عبیدلی (همانجا) و تحفه الازهار سیّد ضامن بن شدقم، نسب‌نامه سیّد عمادالدین مطهر چنین است:

«السیّد عمادالدین مطهر بن سیّد شمس‌الدین محمد بن السیّد مجدالدین اسماعیل بن السیّد کمال‌الدین محمود بن السیّد شمس‌الدین علی بن السیّد مسلم بن السیّد شمس‌الدین محمد بن القاسم بن ابی محمد المشتهر بالقاضی المجلی اوالمحلّ بن احمد الناصر لدین الله بن الإمام یحیی الهادی إلى الحق بن الحسین الرستی بن القاسم الأمين الرستی بن ابراهیم طباطبای بن اسماعیل الدیاج الأكبر بن ابراهیم الغمر بن الحسن المثنی بن الإمام الحسن المجتبی بن الإمام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع)».

وی از فقیهان شیعی قرن ۷ و به نقل از مطلعین بهبهان از معاشین و نزدیکان خواجه نصیرالدین طوسی (ف: ۶۷۲ هـ. ق) و داعی مذهب امامیه در صفحات ازجان و کهگیلویه بوده است و چنان که در بهبهان شهرت کامل دارد، تشیع مردم بهبهان و نواحی نتیجه مساعی بلیغ وی و فرزندانش بوده و در همین راستا از عنایات و توجهات خاص خواجه نصیرالدین برخوردار بوده است که درباره آن داستان‌ها نقل می‌کنند.

چنان‌که شهرت دارد نامه‌ای از خواجه نصیرالدین طوسی به خط او خطاب به سیّد عمادالدین مطهر در دست خاندان رئیس التجار طباطبایی وجود دارد که متأسفانه از ارائه آن امتناع می‌ورزند.

تا آنجا که می‌دانیم سیّد عمادالدین، اوّل کسی است که در صفحات ازجان و کهگیلویه یک حوزه درسی شیعی و مدرسه‌ای جهت این امر دایر کرد، که بقایای آن در ماجرای خیابان کشی عهد پهلوی اوّل از میان رفت و امروزه به انضمام بقعه سیّد فقیه - که مشتمل بر مرقد وی و فرزندانش است و در زیر زمین واقع است - به مسجد تبدیل شده و به مسجد سیّد فقیه شهرت دارد.

این مسجد اخیراً با صرف مبالغ هنگفتی بازسازی شد که با هزار دریغ بنای مقبره که متعلق به عهد ایلخانیان بود تماماً در اثر جهل و عدم درک موارث فرهنگی منهدم

گردید و الواح قبور که حاوی سنگنوشته‌های ارزشمند تاریخی بود آسیب جدی دیده است.

شرح حال برخی از گواهان سند:

از میان گواهان به شناخت تقریبی این افراد دست یافته‌ایم:

الف - شاه جلال فرزند مولانا جمال‌الدین شاه‌بابا (سجّل شماره ۳).

تنها چیزی که در منابع قابل دسترس، شاید قابل تطبیق با او باشد مطلبی است که جامی در نفحات الانس (جامی، ص ۴۰۲) ذیل ترجمه خواجه حسن عطار نقل می‌کند:

«خدمت خواجه حسن گاهی زیر بار بیماران در می‌آمده‌اند و بیماری ایشان را بر می‌داشته‌اند. در وقتی که به عزیمت سفر مبارک به شیراز رسیده بودند یکی از اکابر آن جایی را که نسبت به ایشان ارادت و اخلاص تمام واقع گشته بوده، خدمت خواجه به زیر بار وی در آمده بوده‌اند، آن عزیز صحت یافته و خواجه مریض شده‌اند و در آن مرض نقل فرموده».

عبدالغفور لاری در تکلمه نفحات الانس (همان، ص ۳۹) در توضیح عبارت (یکی از اکابر آن جایی) گوید: «وی مولانا جلال‌الدین بهبهانی است، مردی دانشمند بوده و محدث، مدفن وی در شیراز نزدیک حافظیه».

ب - مولانا سراج‌الدین عمر بن عبدالرحمن بن عمر بهبهانی فارسی معروف به صاحب کشف (فو: ۷۴۵ هـ. ق) (سجّل شماره ۴).

به گفته شدّالآزار (شیرازی، ص ۸۶) وی از افاضل حوزه درس مولانا قوام‌الدین عبدالله شیرازی (فو: ۷۷۲ هـ. ق) بوده و کشاف زمخشری را در مدت ۴ ماه نزد او در شیراز قرائت کرده و حاشیه مفصل خود بر کشاف را به نام الکشف عن مشکلات الکشاف از برکات و افاضات آن بزرگ تألیف کرد.

بنا به گفته مرحوم قزوینی در ذیل شدّالآزار، خواجه شمس‌الدین محمد حافظ و سراج‌الدین عمر بهبهانی هر دو از تلامذ قوام‌الدین شیرازی بوده‌اند، گرچه این اشتراک

در تلمذ ظاهراً در یک زمان نبوده و عصر صاحب کشف مقدم بر عصر خواجه حافظ است.

باری ظاهراً به همین مناسبت (به علاوه مناسبت قافیه) بوده که مابین این همه کتب متداوله در عصر خواجه حافظ، فقط این کتاب نظر او را به نحو خاصی جلب نموده و نام آن در بیت مشهور خود آورده:

بیار دفتر اشعار و راه صحرا گیر چه وقت مدرسه و بحث کشف کشاف است
شذرات الذهب (حنبلی، ۱۴۴/۶) تاریخ وفات وی را به سال ۷۴۵ هجری در حدود ۳۸ سالگی دانسته و او را می‌ستاید.

مخفی نماند که در یادداشت‌های مرحوم علامه قزوینی در ذیل شذرات‌الآزار (شیرازی، ص ۷۱)، شهرت سراج‌الدین عمر با عبارت «فارسی قزوینی» آمده است و اشاره‌ای به «بهبهانی» ندارد؛ حال آنکه در هیچ یک از منابع کهن و دست اول چون شذرات‌الآزار، شذرات‌الذهب، و طبقات‌المفسرین شهرت مولانا سراج‌الدین با عنوان قزوینی نیامده است؛ و آنچه هست به اختلاف، «بهبهانی»، «فارسی» و «کنانی» است. مضافاً اینکه در نسخه‌های کهن الکشف عن مشکلات الکشاف که نزدیک به عهد مؤلف است، نام مؤلف با شهرت «بهبهانی فارسی» آمده است و اثری از شهرت «قزوینی» نیست؛ مانند نسخه کتابخانه ظاهریه (الخیمی، ۳/۳۷۶) و کتابخانه توپ قاپی سرای ترکیه؛ حال آنکه می‌بینیم در منابع جدید و معاصر مثل یادداشت علامه قزوینی که ذکر شد و نیز الأعلام زرکلی (ج ۵/ص ۴۹) پسوند «قزوینی فارسی» به عنوان شهرت وی آمده است که به ظن غالب ناشی از خلط نام مولانا سراج عمر بن عبدالرحمن بن عمر بهبهانی (م ۷۴۵) با نام سراج‌الدین عمر بن علی بن عمر قزوینی (۷۵۰-۶۸۳ هـ. ق) است؛ که این سراج‌الدین قزوینی از حفاظ نامدار و محدثین معروف عراق عجم به شمار می‌آمده و ترجمه او در ذیل تذکرة الحفاظ (ص ۳۵۸) ذهبی آمده است.

ج - سید اختیارالدین حسن بن سید عزالدین اسحاق بن عماد الدین مطهر حسنی طباطبایی.

بنابر ثبت التذکره عبیدلی و تحفة الازهار و نیز شجره موجود نزد جناب حجت الاسلام سید محمدرحیم مرتضوی بهبهانی، صاحب سَجَل شماره ۷ که با عبارت «حسن بن اسحق الحسنی» سند را گواهی کرده، قابل تطبیق است با «اختیارالدین حسن بن عزالدین اسحاق بن سید عمادالدین بن مطهر حسنی طباطبایی» که از حلقات سلسله نسبت خاندان مرتضوی طباطبایی است که ذکرشان گذشت. در کوی سادات طباطبایی بهبهان مسجدی کهن به نام میراخیارالدین موجود است که به ظن نگارنده منسوب به همین گواهی کننده سند است. ابوبکر طهرانی در تاریخ دیار بکر به از «سید اختیارالدین حسن بهبهانی» نام می برد که از اشراف و ساکن شیراز بوده و به سفارت از جانب پادشاه شیراز به لشکرگاه سلطان ابوسعید تیموری در اردبیل گسیل شد؛ احتمال می رود وی همین صاحب سَجَل باشد.

بقعه شاه میرعالی حسین بهبهان:

چنانکه گذشت یکی از موارد مفوضه از شاه بابا به شاگردش سید شرفالدین حسن، تولیت بقعه شاه میرعالی حسین است. آنچه درباره نسب این امامزاده می گویند یک دست نیست؛ برخی ایشان را فرزند بلافضل موسی بن جعفر(ع)، و برخی وی را از نپییرگان آن حضرت می دانند که از فقهای روزگار خویش به شمار می آمد و البته آنچه در سند مؤید سخن اخیر است اینکه در هامش سند، لقب یا شهرت امامزاده به عنوان «بهزاد» آمده است که البته اطلاق نام فارسی یاد شده بر فرزند بلافضل امام موسی کاظم(ع) که از قلب حجاز عرب آمده به غایت بعید است؛ ولی تعلق آن به یکی از سادات و احفاد امام که چند نسل از حضور اجدادش در فارس گذشته استبعادی ندارد. باری آنچه از تصریح موجود در سند فهمیده می شود اینکه بقعه شاه میرعالی حسین تحت نظارت خانقاه اداره می شده، و تولیت آن به دست مرشد خانقاه بوده است و بنا به

نقل مرحوم حاج شیخ حسین متولی بهبهانی قبل از اینکه تولیت امامزاده در عهد صفوی به خاندان آنها واگذار شود، در دست خاندان شاهان بوده است.

در برخی اسناد محلی، تاریخ کشف مزار و ساخت بقعه، ۷۰۹ هجری یاد شده که البته مضامین سند منافی تاریخ مذکور نیست. بقعه پس از آن تاریخ، چندین بار تجدید بنا شده است؛ از جمله بنابر مضمون کتیبه در چوبی، بقعه در اوایل سلطنت شاه عباس دوم به سال ۱۰۵۳ قمری، تجدید بنا شده است.

آنچه از اسناد موجود روشن می‌شود اینکه بقعه شاه میرعالی حسین از بقاع معروف عهد صفوی بوده و شاه صفوی شخصاً تولیت آن را تفویض می‌کرده است. شاه سلطان حسین صفوی (ف: ۱۱۳۷) طی سند مورخ ۱۱۰۸ هجری شخصاً تولیت بقعه را به ملا دوست علی نامی تفویض کرده که ظاهراً جد خاندان متولی بهبهانی (تولیت کنونی بقعه) و اهل آذربایجان بوده است.

متأسفانه حدود ۲۰ سال پیش بنای صفوی بقعه تخریب شد و بازسازی بنای جدید نیز هنوز نیمه تمام است.

دوست و محقق ارجمند آقای عمادالدین شیخ الحکامی، نکات ارزنده‌ای را در تدوین مقاله و حل مشکلات آن یادآور شده که بدین وسیله از ایشان سپاسگزارم.

منابع:

- ۱- ابن عنبه، الفصول الفخریه، تصحیح جلال‌الدین محدث ارموی.
- ۲- الخیمی، صلاح محمد، فهرس مخطوطات دارالکتب الظاهریه، علوم القرآن، ج ۳، مجمع اللغة العربیه بدمشق، ۱۴۰۴هـ. ق. / ۱۹۸۴م.
- ۳- الزرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۵، دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۹۸۰م.
- ۴- السیوطی، عبدالرحمن، ذیل طبقات الحفاظ، محمدامین دمع، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۳۷۴هـ. ق.

- ۵- افندی اصفهانی، عبدالله، ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، تحقیق السیداحمدالحسینی، مطبعة الخيام، قم، ۱۴۰۱هـ. ق.
- ۶- اقتداری، احمد، خوزستان و کهگیلویه و ممسنی، انجمن آثار ملی.
- ۷- بغدادی، اسماعیل‌پاشا، ایضاح المکتون، تصحیح رفعت بیلکه الکلوسی، داراحیاء التراث العربی، بیروت (افست از چاپ استانبول).
- ۸- جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، تصحیح محمود عابدی، اطلاعات، تهران، ۱۳۷۰هـ. ش.
- ۹- حنبلی، ابن عماد، شذرات الذهب، چاپ دایرةالمعارف عثمانیه.
- ۱۰- خزرچی، علی‌بن الحسین، العقود اللؤلؤیه فی تاریخ الدولة الرسولیه، تصحیح محمد بیسونی عسل، مطبعة الهلال بالفحالة بمصر، ۱۳۲۱هـ. ق. / ۱۹۱۱م.
- ۱۱- شفیع کدکنی، محمدرضا، مقدمه اسرارالتوحید، آگاه، تهران.
- ۱۲- شیرازی، جنید، شدالآزار، تصحیح و تحشیه محمد قزوینی و عباس اقبال، چاپخانه مجلس، طهران، ۱۳۲۷هـ. ش.
- ۱۳- عیدلی، احمدبن محمد، التذکره فی انساب المطهره، باهتمام سیدمهدی رجائی، کتابخانه مرعشی، ۱۴۲۱هـ. ق. / ۱۳۷۹هـ. ش.
- ۱۴- محمود بن عثمان، فردوس المرشدیه، تصحیح ایرج افشار، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۹هـ. ش.
- ۱۵- مدنی، ضامن بن شدقم، تحفةالآزهار و زلال‌الانهار، تصحیح کامل سلمان الجبوری، نشر میراث مکتوب.